

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۷، شماره ۶۳، بهار ۱۴۰۴، صص ۱-۲۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۱۰

(مقاله پژوهشی)

DOI:

بررسی و تحلیل استعاره مفهومی نور در مثنوی معنوی دفتر سوم بر اساس نظریه جورج

لیکاف و مارک جانسون

محمدزمان لاله‌زاری^۱، دکتر شبنم حاتم‌پور^۲، دکتر فرزانه سرخی^۳

چکیده

مولانا در مثنوی از استعاره مفهومی نور به عنوان ابزار زبانی جهت گسترش معانی و مفاهیم معرفتی بهره برده است. به همین دلیل نگارندگان، دفتر سوم مثنوی را برای دریافت استعاره مفهومی نور به همراه واسطه‌های معنایی کاویده‌اند. پرسش اصلی در مقاله چنین است: استعاره مفهومی نور در مثنوی چگونه می‌تواند با نظریه معاصر زبان شناسی شناختی مطابقت معنایی هدفمند داشته باشد؟ در این راستا نتایجی چشمگیر حاصل شده است. و معانی متعددی از جمله نور به مثابه حیات بخشی، به مثابه حزم و دوراندیشی، جنگجوی عالم ملکوت، رونق بخش وجود، روشنی دل و دیدگان و... به دست آمده است. به دلیل حجم بالای کار در مثنوی نمونه-ها از دفتر سوم انتخاب شده‌اند. نگارندگان با مطالعه ژرف نگرانه در دفتر سوم ۹۰ بیت را به صورت گزینشی برگزیدند که در میان آن‌ها واژه نور ۱۰۱ مورد به کار رفته است. تحقیقات لیکاف و جانسون در زمینه استعاره ثابت کرد که کاربردهای استعاره به حوزه مطالعات ادبی محدود نیست، آن‌ها معتقدند که استعاره در تفکر ریشه دارد و یکی از مظاهر آن زبان است. به همین جهت استعاره مفهومی اصطلاحی است در زبان شناسی شناختی که به فهمیدن یک ایده یا یک حوزه مفهومی بر اساس ایده یا حوزه مفهومی دیگر اشاره می‌کند که همراه با یک الگو برداری مبدا _ مقصد است.

کلمات کلیدی: نور، استعاره مفهومی، مثنوی دفتر سوم، لیکاف و جانسون.

^۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

m.zaman.lalezari@gmail.com

^۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران. (نویسنده مسؤول)

shabnam.hatampour@iau.ac.ir

^۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

Fa.sorkhi1358@iau.ac.ir

مقدمه

لیکاف و جانسون، زبان را نمودی از نظام تصویری ذهن می‌دانند و نگرش جدیدی نسبت به استعاره دارند که تمام نظریات و رویکردهای استعاره‌سنتی را زیر سوال می‌برد. به اعتقاد آنها، استعاره به هرگونه فهم و بیان تصورات انتزاعی در قالب تصورات ملموس‌تر اطلاق می‌شود. آنها همچنین معتقدند نظام تصویری ذهن انسان بر پایه مجموعه کوچکی از مفاهیم تجربی شکل گرفته است. مفاهیمی که از تجربه خود او ناشی می‌شوند. بر اساس این رویکرد، دیگر تجربیات انسان که به طور مستقیم از تجربیات فیزیکی او ناشی نمی‌شوند، طبیعتاً استعاری هستند. بنابراین صحبت کردن در حوزه انتزاعی، مستلزم به کارگیری استعاره است. آنها به این ترتیب دیدگاه سنتی استعاره که معتقد است استعاره امری صرفاً زبانی است را رد می‌کنند و دیدگاه جدیدی ارائه می‌دهند که به «نظریه معاصر استعاره» معروف است. (ر.ک: لیکاف و جانسون: ۱۹۸۰: ۳)

ادبیات عرفانی سرشار از مفاهیم استعاری است؛ که با رسالت پیام‌رسانی تلاش می‌کند تجربه‌های متافیزیک و مفاهیم انتزاعی را به مفاهیمی ملموس و دست‌یافتنی تبدیل کند مولوی با آگاهی از این مطلب و اشراف بر این مهم که فهم و درک هر مفهومی بالاخص معانی انتزاعی و غیرحسی، با استعاره آسان‌تر و دقیق‌تر صورت‌پذیر خواهد بود، از نور به عنوان یکی از مفاهیم عالی‌ه عرفانی در مثنوی بهره برده است.

نور اسم ذات الهی و یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌های شناخت مثنوی است که در زبان‌شناسی شناختی و وجود‌شناسی عرفانی بسیار موثر است. در بین عارفان مسلمان، مولوی از کسانی است که در آثار خود، به کاربرد استعاری نور پرداخته و از آن برای بیان مقاصد مختلف معرفتی و توحیدی بهره گرفته است تا حدی که می‌توان، نور را به عنوان یکی از کلیدواژه‌های محوری در شناخت اشعار او در مثنوی معرفی کرد.

حجم نمونه در این مقاله، دفتر سوم مثنوی است که مجموعاً ۹۰ بیت به صورت گزینشی از آنها انتخاب گردید و مورد بررسی قرارگرفت که مشخص شد واژه نور ۱۰۱ مرتبه مورد استفاده مولوی قرارگرفته است.

در این مقاله به این پرسش خواهیم پرداخت:

استعاره مفهومی نور در مثنوی چگونه با نظریه زبان‌شناسی شناختی و ادراکی جورج لیکاف و مارک جانسون می‌تواند مطابقت معنایی و هدفمند داشته باشد؟

و پرسش‌های فرعی شامل:

۱. مولانا در مثنوی معنوی دفتر سوم از استعاره نور مطابق نظریه زبان شناسی شناختی لیکاف و جانسون چگونه بهره برده است؟

۲. چه مفاهیمی در استعاره مفهومی نور در دفتر سوم مثنوی مولوی قابل استخراج است؟ و بر همین اساس فرضیه‌های زیر مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

۱. مولانا در مثنوی معنوی دفتر سوم از استعاره مفهومی نور به عنوان ابزار زبانی در جهت گسترش معانی مفاهیم معرفتی بهره برده است.

۲. در دفتر سوم مثنوی مفاهیم متعدد استعاره مفهومی نور، مانند نور به مثابه حیات بخشی، حزم و دور اندیشی و... به کار رفته است.

پیشینه تحقیق

بررسی‌ها درباره این موضوع نشان می‌دهد موضوع استعاره و استعاره مفهومی مورد توجه محققان زیادی قرار گرفته است. مهم‌ترین پیشینه در این زمینه کتاب استعاره‌هایی که باور داریم از جورج لیکاف و مارک جانسون (۱۳۹۶) است. همچنین کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم از همین نویسندگان و ترجمه هاجر آقا ابراهیمی و ترجمه راحله گندمکار است.

درباره استعاره مفهومی نور مقالاتی به چاپ رسیده‌اند از جمله: استعاره مفهومی «نور» در دیوان شمس، فصل نامه علمی پژوهشی نقد ادبی، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۹ در این مقاله مینا بهنام مفاهیم استعاری نور را در دیوان شمس مورد بررسی قرار داده است.

و مقاله بررسی مقایسه‌ای «نور» در مثنوی با مهم‌ترین آثار عرفانی ادب فارسی، ادب پژوهشی، شماره هفتم و هشتم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ توسط دکتر محمدکاظم یوسف پور و اختیار بخشی. در این مقاله نویسندگان به جلوه‌های گوناگون معرفت شناختی و هستی شناختی عنصر نور در مثنوی و مقایسه با آثار عرفانی دیگر پرداخته‌اند و نتیجه گرفته‌اند که مولوی در این مورد از قرآن و حدیث پا فراتر نمی‌گذارد.

معناشناسی شناختی نور در اندیشه مولانا (مجموعه مقالات سومین همایش متن پژوهی ادبی، دانشگاه هنر و سوره تهران، توسط دکتر سروناز پریشان زاده و دکتر مریم حسینی. در این مقاله نویسندگان با تکیه بر یکی از غزل‌های مولوی به واکاوی مفاهیم شناختی نور در اندیشه مولانا پرداخته‌اند.

به این ترتیب درباره استعاره مفهومی نور در مثنوی جلد سوم بر اساس نظریه جورج لیکاف و مارک جانسون پژوهش مستقلی مشاهده نگردید. در این پژوهش تلاش پژوهشگران پیشگام در این موضوع ارج نهاده می شود و از یافته های ارزشمند آن ها استفاده بهینه خواهد شد.

روش تحقیق

در این پژوهش، با توجه به موضوع و تأیید آن، روشی توصیفی-تحلیلی است که نگارنده نخست با مطالعه و بررسی منابع موثق کتابخانه ای از قبیل منابع فیزیکی و دیجیتالی (کتاب ها، مجلات و نشریات، پایان نامه ها، داده های اینترنتی و بانک های اطلاعاتی) کوشیده با نگاهی ژرف نگرانه به عناصر مهم و ساختاری و محتوایی مفاهیم عرفانی براساس نظریه نوین جورج لیکاف و مارک جانسون، به بررسی موضوع انتخابی پردازد. سپس با استفاده از ابزارهای گرد آوری مانند فیش برداری به جمع آوری مطالب پرداخته است.

مبانی تحقیق

دیدگاه سنتی استعاره

بصری در «البیان والتبیین» آورده است که می گوید: «استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلیش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۰۹)

شاید بتوان گفت که در میان متفکران مسلمان، دقیق ترین تعریف استعاره عبدالقادر جرجانی (۴۷۴ ه.ق) عرضه کرده است. از نظر وی در برقراری پیوند استعاره رعایت شباهت ظاهری و ارتباط عقلی، مهم است و استعاره برحسب همین تشابه پدید می آید. رابطه استعاره میان پدیده هایی که هیچ ارتباطی باهم ندارند برقرار نمی شود. (ر.ک: راکعی، ۱۳۸۸: ۷)

جرجانی معتقد است استعاره، مجازی است که بر پایه تشابه استوار باشد. وی شباهت را مبنای استعاره می داند و در پی یافتن این واقعیت است که آفریننده تشبیه چگونه این تشبیه را کشف می کند. وی با تحلیل و بررسی جریان های ذهنی و روانی آفریننده استعاره به این نکته اشاره می کند که تشبیه کننده شیء به شیء دیگر، تمام حواس خود را بر صفات مشترک میان آن دو شیء متمرکز و بقیه صفات های مشبه به را از ذهن دور می کند. (ر.ک: ابودیپ، ۱۳۷۰: ۹۰)

عبدالله بن معتمر (۳۹۶ ه.ق) در اولین بخش از کتاب خود، البدیع، با استعاره آغاز می کند و آن را جانشین کردن کلمه ای برای چیزی می خواند که پیش از آن بدان شناخته نشده باشد. (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۱۰)

این اثر نیز بر آن بود که استعاره انتقال دادن معنایی است از لفظی به لفظی دیگر به مناسبت مشارکتی که دارند و سکاکی نیز استعاره را یاد کردن یکی از دو سوی تشبیه می‌داند و اراده کردن آن طرف دیگری به ادعای این که مشبه در جنس مشبه به داخل است، فرض کرده است. (ر.ک: همان)

اما متفکران معاصر نیز در این زمینه به اظهار عقیده پرداخته و تعریف‌های گاه مشابه و گاه متفاوتی عرضه کرده‌اند. همایی در فنون بلاغت و صناعات ادبی، استعاره را عبارت از آن می‌داند که در یکی از دو طرف تشبیه، ذکر و طرف دیگر اراده شده باشد. (ر.ک: همایی، ۲۵۰:۱۳۸۵)

وی در تحلیل خود از استعاره می‌نویسد: در صورتی که علاقه میان معنی مجازی و حقیقی، علاقه مشابهت باشد، آن را استعاره می‌گویند. (ر.ک: همان: ۲۵۰ و ۲۴۹)

کزازی از ماهیت و روند شکل‌گیری استعاره می‌نویسد: «تشبیه آن‌گاه که می‌پرورد و پندارینه- تر می‌شود به استعاره دگرگون می‌گردد. بنیاد ماندگی در تشبیه برمانسته نهاده شده‌است؛ اما در استعاره سخنور به این ماندگی خرسند نیست نمی‌خواهد مانده را در سایه مانسته جای دهد؛ از این روی مانده و مانسته را با هم می‌آمیزد و یکی می‌کند پیوند و ماندگی در میانه دو سوی تا بدان جاست که یکی به ناچار دیگری را فریاد می‌آورد.» (کزازی ۱۳۶۸: ۹۷) نظریه سنتی در باب استعاره، بیش از ۲۵۰۰ سال در فلسفه و ادبیات قدمت دارد.

استعاره مفهومی

نظریه استعاره مفهومی در پی آن است که نشان دهد حتی به کار بردن حقیقی واژه‌های متن نیز ماهیتی استعاری دارند؛ نه این که درباره چگونگی ساخته شدن و کار آن چه معمولاً استعاره نام دارد. نظریه استعاره مفهومی نظریه‌ای در باب شناخت است مثلاً چنانچه حوزه مبدأ «عشق» باشد برای فهم مقصد به دست می‌آید و عشق که دارای قلمرو حسی است و همان دوست داشتن بی‌نهایت است که عقل را از کار می‌اندازد و در دل جا دارد و قلمرو مقصد اسارت است و همان‌طور که می‌دانیم استعاره در جمله به کار می‌رود و محتاج قرینه است و این قرینه گاه خواننده را از معنی اصلی منصرف می‌کند. در استعاره مفهومی قرینه در مفهوم است و احتمال به خطا رفتن خواننده در آن بسیار است.

استعاره مفهومی، راه را برای ایجاد دایره گسترده معنا به وجود می‌آورد که محقق می‌تواند با بررسی از زاویه دید دیگر به آن‌ها برسد و همین‌طور می‌تواند در انتخاب مبدأ برای استعاره از

کلمات دیگر استفاده کند پس راه برای پژوهش‌های دیگر باز است. استعاره نوعی نگاشت منظم بین دو حوزه مفهومی است. در استعاره حوزه تجربی که حوزه مبدأ خوانده می‌شود، بر حوزه دیگری که حوزه مقصد است، نگاشت می‌شود. استعاره مفهومی، کمکی است که برای رساندن مفاهیم سخت و دیریاب از جهان هستی مورد استفاده قرار می‌گیرد. هم اسطوره و هم فلسفه، زبانی استعاری دارند که جهان بیرون ذهن را با کمک به جهان ذهنی تقلیل می‌دهند تا آن را قابل فهم سازند. در هر دو مورد، در واقع با تلاش بشری روبرو هستیم که برای گریز از امر ناشناخته برای غلبه بر ترس از طبیعت ناشناخته، سعی کرده تا آن ناشناخته بیرونی و درونی (طبیعت بیرونی و درونی) را نظم بخشند و آن را معنادار ساخته تا بتوان آن را تحمل کند.

نظریه جورج لیکاف و مارک جانسون در رابطه با استعاره مفهومی

طی چند دهه اخیر، مطالعات زبان‌شناسی شناختی ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرد که بر اساس آن، استعاره فقط آرایه ادبی یا یکی از صور بلاغی کلام نیست، بلکه فرآیندی فعال در نظام شناختی و ادراکی انسان است. تحقیقات لیکاف و جانسون در زمینه استعاره ثابت کرد که کاربردهای استعاره به حوزه مطالعات ادبی محدود نیست؛ چرا که در نظر انسان، استعاره هم چون ابزار مفیدی، در شناخت و درک پدیده‌ها و امور نقش مهمی دارد. اهمیت استعاره فقط در کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست؛ بلکه هر استعاره ای یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری بر اساس آن برنامه‌ریزی می‌شود.

اصول نظریه استعاره مفهومی به طور خلاصه این است که استعاره روش اصلی بر درک مفهومی انتزاعی است.

استعاره به ما امکان می‌دهد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا ذاتاً فاقد ساختار را بر حسب موضوعی عینی‌تر یا دست کم ساختمان‌تر درک کنیم، بنیاد استعاره مفهومی است و زبان استعاری تجلی روساختی استعاره مفهومی است. استعاره‌ها نگاشت‌هایی یک‌سویه، تغییرناپذیر و نامتقارن بین قلمروهای مفهومی هستند. نگاشت‌ها اختیاری نیستند، بلکه عمدتاً ناخودآگاه و خود کارند و زمینه آن‌ها در جسم و در تجربه و دانش روزمره است. (ر.ک: نیلی پور، ۱۳۹۴: ۲۱۸-۲۱۵)

شناختی‌ها تقسیم بندی ویژه خود را از استعاره نیز به دست داده‌اند و معتقدند از نظر کاربرد استعاره نزد مردم، می‌توان به استعاره‌های قراردادی و نو اشاره کرد. باید توجه کرد که مفهوم قراردادی بودن در این جا به آن مفهوم دلبخواهی نیست که در باب نشانه‌های زبانی مطرح می-

شود. قراردادی بودن معیاری است برای سنجش این که استعاره تا چه میزان توسط مردم عادی کاربردی روزمره می‌یابد. از سوی دیگر، استعاره‌های نو یا غیرقراردادی بیشتر در آثار هنری به چشم می‌خورد و در بیشتر موارد از طریق بسط همین استعاره‌های قراردادی و موجود در زبان روزمره خلق می‌شود. برای مثال، استعاره (زندگی سفر است) کاملاً قراردادی شده و جا افتاده است و در بسیاری از جملات روزمره مردم کاربرد دارد. مانند نمونه‌های زیر:

_اون تو مسیر زندگی‌اش به مشکلات زیادی برخورد. دیگر به بُن‌بست رسیدم. اما استعاره-
های غیر قراردادی به استعاره‌هایی گفته می‌شود که درون استعاره‌های مفهومی قراردادی رُخ می‌دهد و در واقع به آن بخشی از یک استعاره قبلاً قراردادی شده اشاره می‌کند که تا آن لحظه مورد توجه قرار نگرفته است. برای نمونه می‌توان به شعر معروف رابرت فراست به نام (جاده-
ای که انتخاب نشده) اشاره کرد. «درجنگل، دو راه پیش رویم بود و من راهی را برگزیدم که کمتر کسی از آن گذشته بود تمام تفاوت همین بود» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۳ به نقل از فراست).
استعاره مفهومی و بنیادین این شعر، همان استعاره (زندگی به مثابه سفر است). اما این گفته فراست که من راهی را انتخاب کردم که کمتر کسی از آن عبور کرده بود، استعاره‌ای غیر قراردادی است؛ زیرا که در گفتار روزمره به کار نمی‌رود و قراردادی نشده است.

اما استعاره‌های دیگری هم هستند که کاملاً نو، به شمار می‌آیند و حتی اساس قراردادی هم ندارند. برای نمونه، استعاره (عشق) یک اثر مشترک هنری است. استعاره‌ای کاملاً بدیع است که به جای تأکید بر جنبه رمانتیک عشق، کاملاً کشش محور است و آنچه از آن دریافت می‌شود این است که گویی عاشق و معشوق متعهد شده‌اند که کار مشترکی را با هدفی مشخص انجام دهند و البته به جنبه خلّاقانه کار خود نیز توجه کنند.

بنابراین آنچه برای شناختی‌ها اهمیت دارد کاوش در زبان روزمره و بیرون کشیدن مفاهیم بنیادینی است که به گونه استعاری بیان می‌شود و در گام بعد میزان قراردادی بودن این استعاره-
ها مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

بحث

تفاوت استعاره سنتی و استعاره مفهومی

ارکان اصلی استعاره سنتی عبارتند از:

-استعاره به واژه‌ها و نه اندیشه، مربوط می‌شود. استعاره زمانی پیدا می‌شود که یک واژه در مورد مدلول متعارفش به کار نرود و برچیزی دیگر اطلاق شود.

- زبان استعاری بخشی از زبان قراردادی متعارف نیست، بلکه این زبان نو بوده، به طور متعارف در شعر و عبارتهای بلیغ و فصیح برای قانع سازی و در کشفیات علمی پیدا می شود.

- زبان استعاری زبان انحرافی است؛ بدین معنا که در استعاره واژه ها در معنای اصلی خود به کار نمی روند.

- عبارتهای استعاری قراردادی در زبان معمولی روزمره، (استعاره های مرده) هستند (ر.ک: نیلی پور، ۱۳۹۳: ۳۸)

استعاره در ادبیات عرفانی

ادبیات عرفانی می تواند در پیدایش مفهوم انتزاعی (خدا) در بسیاری از آثار عرفانی فارسی نقشی مؤثر داشته باشد.

کلان استعاره (خدا انسان است) که جزئی استعاره هستی شناختی محسوب می شود، در ذهن و زبان شاعران و عرفای زبان فارسی، چنان جای گرفته است که بدون استفاده از این استعاره، امکان صحبت از خدا بسیار سخت و یا محال است. برای مثال استعاره (انسان انگاری) در دیوان عطار بسیار به کار رفته و خدا به واسطه صفات و اعمالی انسانی مفهوم سازی شده است. نگاشت های به دست آمده از کلان استعاره (خدا انسان است)، در دیوان این شاعر چنین است: (خدا ساقی است)، (خدا پادشاه است)، (خدا معشوق است)، (خدا صنعت گر)، (خدا جنگجو است).

علاوه بر موارد فوق از صیاد، شعبده باز، آیینه بند، فرمانده، بافنده و نقاش، برای مفهوم سازی خدا استفاده کرده است.

__ خدا پرنده است

پرنده انگاری خدا در دیوان عطار با استفاده از تعبیر زبانی متفاوتی از قلمروی پرندگان و در پیوسته های آن تجلی یافته است. بال و پر داشتن، منقار داشتن که در دیوان عطار بدون اشاره به پرنده و مرغ خاصی مفهوم سازی شده است:

من به بال و پر تو می پریم که دمی بر تو پر و بالم نیست
(عطار، ۱۳۹۴: ۲۰۴)

جوابم داد کز دریای قدرت منم مرغی دو عالم زیر منقار
(همان: ۳۷۰)

استعاره در پیدایش مفهوم انتزاعی (خدا) در اشعار عین القضات همدانی نیز تأثیر چشمگیر دارد. یکی از طرق شناخت بن مایه‌های فکری و معرفتی عین القضات، شناخت چند کلان استعاره از خداوند، و خوشه‌های استعاری مرتبط با آن است. حضور پنج کلان استعاره (خدا به مثابه سلطان)، (خدا به مثابه معشوق)، (خدا به مثابه نور یا آفتاب)، (خدا به مثابه کاتب) و (خدا به مثابه جنگجو)، چهارچوب ذهنی و تجربه‌های شخصی عین القضات را درباره خداوند تشکیل می‌دهد. مفهوم خدا در نظام فکری عین القضات جز با در نظر داشتن مجموعه‌ای از عناصر حسی قابل تصور نیست. خداوندی که مجموعه‌ای از جلال و جمال است، صفت جلال آن با استعاره‌های قدرتمندی و سلطانی و متعلقات او آشکار می‌شود. استعاره‌های معشوقی و مظاهر زیبایی آن چون خُدا، خال، زلف و ابروی معشوق بیانگر صفت جمال خداوند است. از آن رو خداوند نور خوانده می‌شود که نور هم خود روشن است و روشنگر است و هر چیز به واسطه نور او قابل رؤیت است و معنا می‌یابد و در آن‌جا که خداوند را کاتب معرفی می‌کند، قلم تکلیف و خالقیت مطلق را تنها از آن او می‌داند که جهان را به سان مکتوبی نوشته است و هرچه که بخواهد بایمین الله می‌نویسد، به آن اضافه می‌کند یا خط می‌زند. هم‌چنین گاهی خداوند در جایگاه مبارزی مقابل عین القضات قرار می‌گیرد که شکست، تسلیم، مرگ و فنا برای او (عین القضات) حتمی است. این زنجیره‌های استعاری که در باب خداوند و مفاهیم پیرامونی آن به کار برده شده است نظام اندیشه عین القضات را شکل می‌دهد. هر یک از نظام‌های استعاری نام برده، به همراه خوشه‌های استعاری یا مجموعه تناظرهایی (نگاشت‌ها) بین دو قلمرو مفهومی، شیوه‌ای از شناخت خداوند است. این تصورات و صورت بندی‌هایی که در تمهیدات و مکتوبات از خدا و مفاهیم پیرامون آن ارائه شده، تحت تأثیر آیات قرآن، گفتمان غالب جامعه، میراث تفکرات صوفیانه تا آن زمان و تجربه‌های شهودی و زیستی عارف است. در متن زیر خدا به مثابه کاتب نمونه‌ای از کاربرد استعاره در ایجاد مفهوم انتزاعی است:

«خدای تعالی کاتبی است و همه عالم مکتوب اوست و آدمی در آن مکتوب جیمی است، و سنگ در آن مکتوب نقطه‌ای ست.» (عین‌القضات، ۱۳۷۳: ج ۱، ۲۰۵)

نماد نور در دیگر آثار مولوی

تفکرات میترائسم مولانا درباره نور و مراتب آن و همچنین اشارات خورشیدی وی در کلامش به وفور مشاهده گردیده که علاوه بر تأثیرپذیری او از عقاید مهری، ناشی از ملاقات او

با شمس تبریزی است که در زندگی او تحول اساسی به وجود آورده و سرنوشت او را تغییر داد و از یک واعظ مدرسه‌ای به عارفی عاشق و شاعر تبدیل کرد.

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
(مولوی، ۱۳۶۳: ۶۱۲)

اگرچه خورشید به صورت‌های مختلف آن همیشه مورد توجه شاعران بوده است، اما نوع نگاه شاعران و نویسندگان به آن متفاوت است. بعضی تنها به وصف آن پرداخته‌اند و در ورای توصیفات شاعرانه آن‌ها، فکر و فلسفه‌ای وجود ندارد. مولانا به عنوان یک عارف هر جا که قصد آن داشته که روی، چهره و طلعت طیب معنوی، پیر و مراد و یار و ممدوح خود را به زیباترین صورت بستاند، این الهه درخشان آسمان یعنی خورشید را به خاطر آورد، به این فروغ زندگی بخش و دولت و مصاحب سودمند انسان نظر داشته است. توجه به خورشید و معادل‌های آن مانند مهر، شمس و نور کمابیش در بیشتر آثار ادبی دیده می‌شود. در اشعار خاقانی، عطار، مولانا و حافظ اشارات خورشیدی به اندازه‌ای فراوان است که بعضی محققان این اشعار و اشارات را به آیین میترا ربط داده‌اند و برخی از این شاعران را دارای گرایش مهری دانسته‌اند.
(ر.ک: کزازی، ۱۳۶۸: ۱۰۳)

قرن هفتم اوج تجلی و درخشش خورشید در شعر فارسی است این بار خورشید در کلام مولانا و از مشرق مثنوی و غزلیات شمس می‌درخشد. واژه‌های (شمس)، (شاه) و (شیر) در سمبولیسم مولوی، اهمیت خاصی دارند. این (سه شین) بیشترین سلسه تداعی معانی را در مثنوی پدید می‌آورند و مولوی آرمانی‌ترین چهره‌ها را در هیأت آنان می‌بیند و می‌نمایاند. خورشید در اشعار مولانا حوزه معانی گسترده‌تر و متنوع‌تری را نیز به خود اختصاص داده است یعنی ممکن است این واژه در چندین مفهوم نمادین به کار رود. در شعر مولانا یکی از پرکاربردترین واژه‌ها، خورشید و صورت‌های گوناگون آن است. علاقه مولوی به خورشید علاوه بر تأثیرپذیری او از عقاید مهری، ناشی از ملاقات ناگهانی او با شمس تبریزی است که در زندگی او تحول اساسی به وجود آورده است و سرنوشت او را تغییر داد و او را از یک واعظ مدرسه‌ای به عارفی عاشق و شاعر تبدیل کرد. او پیوسته شمس را به صورت جلوه‌های گوناگون خورشیدی می‌بیند. آفتاب عشق شمس تبریزی، از درون دل مولانا بر سینه‌ها تافت و همه وجود را از آن گرم کرد.

آن آفتاب کز دل سینه‌ها بتافت بر عرش و فرش و گنبد خضرا مبارک است

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۶)

در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، آفتاب انوار حاصل از تجلیات الهی است و گاه به معنی حیات و گاه به معنی وجود، دانش، معرفت و حقیقت وجود و هستی و خورشید حقیقت نور خداوند و ذات احدیت است و نیز اشاره به وحدت هم هست. (ر.ک: سجادی، ۱۳۸۹: ۴۳)

نور

نور چیزی است که خودش ظاهر است و غیرخودش را ظاهر می‌سازد و ظهور «نور» بردوگونه است:

۱. خفّی: آنچه ظهورش، تمام نباشد.

۲. کامل: آنچه ظاهر شده باشد به تمام ظهور؛ مانند وجود «هستی».

در وجود «هستی»، نوری است که از نور ذات «الله» و اسماء و صفات و حقیقت افعال او، بر آن فایض شده است و به همین دلیل است که «الله» نورالسموات و الارض است؛ یعنی نور او، آسمان و زمین را پدید آورده و عیان‌ساخته است و بقا و دوام هستی به آن نور است. (ر.ک: رستگار، ۱۳۹۷: ۶۷)

مولوی به عنوان یک عارف نامی مانند سایر عرفای پیش از خود به نماد نور توجه داشته و در معانی و مفاهیم متعالی آن تأمل کرده است. در مثنوی مولانا، نور، نشانه و رمز وجودی خداوند، انوار تابنده از آن ذات اقدس، معرفت و عرفان، شناخت حکمت و راه رسیدن به ذات حق باری تعالی هستند. معرفت و عرفان او نیز موضوعات بنیادین عرفانی از قبیل حقیقت وجود، حقیقت انبیا و اولیا، مسأله رؤیت حق، مسأله وحدت وجود و مقام فنا و بقا را که از پیچیده‌ترین موضوعات عرفانی است، از طریق نماد نور شرح و بسط داده است. خاطر نشان این که نماد نور در آثار مولانا، نسبت به پیشینیان خود از فرآیند و بسامد بیشتری برخوردار بوده ضمن این که دارای صور خیال و ایماژهای جذاب و جالبی نیز می‌باشد. مولانا براساس تجربه عرفانی خود، واژه نور را برای توصیف حقیقت وجود حق به کار می‌برد که در موارد مختلف و با ذکر شاهد مثال به آن‌ها، به طریق مبسوط و مشروح اشاره گردیده است.

استعاره مفهومی

زبان شناسان شناختی نظریه به اصطلاح جانشین استعاره را رد می‌کنند که بنا برآن هر عبارت استعاری به جای یک عبارت لفظی می‌نشیند که دارای معنایی است. استعاره‌ها «استعاره‌های واقعی»، در کل به صورت لفظی تعبیر پذیر نیستند؛ مشخصه‌ای دارند که هیچ عبارت لفظی‌ای

از آن برخوردار نیست. در عین حال هرچند معنای استعاری مشخصه‌ای دارد که آن را از هر معنای لفظی متمایز می‌سازد، از همان گستره کاربردهای پایه معنای لفظی برخوردار است. البته، بسیاری عبارت‌های استعاری، حامل بار سنگینی از معنای عاطفی هستند، هم‌چنان که معناهای لفظی هم این‌گونه هستند. به بیان دیگر، معنای استعاری، دست کم از جنبه‌های نقشی پایه، نوع خاصی از معنی نیست. البته، استعاره، نتیجه فرایند خاصی برای رسیدن به تعبیر یا معنی است. یکی از ماندگارترین کتاب‌های موجود در سنت زبان شناسی شناختی کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم لیکاف و جانسون است». لیکاف و هم کارانش از شواهد زبانی متعارف روزمره، برای اثبات وجود روابط استعاری یا معنا بین حوزه‌های مفهومی در ذهن انسان استفاده کردند. هدف اولیه لیکاف در تکوین نظریه مفهومی استعاره، آشکارسازی این نگاشت‌های مفهومی بین حوزه‌ها و این نکته است که چگونه استدلال و رفتار انسان را هدایت می‌کنند. آن‌گونه که در کاربردهای بعدی نظریه استعاره او در رشته‌های ادبیات، فلسفه و ریاضیات قابل مشاهده است. چون هدف لیکاف، کشف روابط مفهومی عمیقاً جا افتاده در ذهن انسان است، برای او عبارت‌های استعاری ایده‌آل به منظور تحلیل آن‌هایی نیستند که به طور وسیع تحلیل شده‌اند. (ر.ک: کوچش، ۱۳۹۸: ۲۷۲، ۲۷۳)

مثنوی معنوی

مثنوی معنوی کتابی است تعلیمی و درسی در زمینه عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف و... مولانا بیشتر به‌خاطر همین کتاب شریف معروف شده است. مثنوی معنوی، دریای ژرفی است که در آن می‌توان غواصی کرد و به انواع لآلی و اقسام گوهرهای معنوی دست یافت. با این‌که تا آن زمان کتاب‌های ارزشمند و گرانبه نظیر منطق الطیر عطار نیشابوری و حدیقه الحقیقه سنایی از مهم‌ترین و عمیق‌ترین کتب عرفانی و صوفیانه به شمار می‌رفتند، ولی با ظهور مثنوی مولانا و جامعیت و ظرافت و نکته‌های باریک و متنوع آن جلوه‌های کمتر یافتند و درواقع تحت الشعاع آن قرار گرفتند. (ر.ک: زمانی، ۱۳۹۰: ۳۹)

مثنوی، کتابی نیست که تابع فصل بندی‌های سنتی و قالبی مرسوم باشد، بلکه بیشتر تابع اسلوب قرآنی است و برپایه تداعی، استوار شده است. «مولانا ضمن بحث در نکته به یاد واقعه- ای مشهور می‌افتد و در آن باره بحث می‌کند. حکایتی را برای خود باز می‌گوید، آن حکایت، بیان یک اصل صوفیانه را ایجاب می‌کند. ضمن نقل آن یک مثل، او را به گفتن حکایتی دیگر می‌کشاند. این حکایت هم واقعه‌ای معاصر را در ذهن او جان می‌بخشد، ناگهان حکایتی دیگر

اصل فلسفی نهفته در خود را به یاد او می‌آورد، دفعتهاً به حکایت نخستین باز می‌گردد. ولی قبل از پایان دادن بدان حکایت به بخشی دیگر و از آن بحث به حکایتی دیگر می‌پردازد و مدت‌ها بعد برای چندمین بار، باز به حکایت اول برمیگردد و آن را به پایان نمی‌رساند. دیگر آن‌که تکرار مطالب در مثنوی بسیار به چشم می‌خورد ولی این تکرارها، صورت تکرار دارد و در معنا تکرار نیست. هر کدام از مطالب مکرر در مثنوی حاوی نکته‌ای تازه و نغز است و در این زمینه نیز تابع اسلوب قرآنی است. قرآن کریم نیز مطالبی را مکرر آورده هر چند ممکن است به دید ظاهر بینان، تکرار آید ولی زیرکان نکته‌سنج در آن تازگی می‌بینند. دیگر آن‌که داستان‌ها و حکایت‌های پیشین به صورت خشک و جامد در مثنوی نیآورده، بلکه مواد تشکیل دهنده آن‌ها مانند موم در دست هنرمند مولانا نرم است و او بر اساس مقصود خود به آن‌ها شکل می‌دهد. (ر.ک: زمانی، ۱۳۹۰: ۴۱)

تألیف بیش از صد شرح بر مثنوی به زبان فارسی و ده‌ها ترجمه و شرح به زبان‌های ترکی، پشتو، پنجابی، سندی، سوئدی، آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی، عربی و ده‌ها منتخب و گزیده آن، نشان دهنده گوشه‌ای از تأثیر فراگیری مثنوی مولانا در طول قرون متمادی در ایران، ترکیه، شبه قاره هند و نیز عرب است. (ر.ک: عباسی، ۱۳۹۰: ۸)

لیکاف و جانسون

لیکاف و جانسون برای طرح نظریه استعاره مفهومی خود در کتاب مشترکی به نام فلسفه جسمانی «۱۹۹۹» پایه‌های نظری خود در مقایسه با نظریه‌های سستی را در ابتدا با طرح چند پرسش معرفت‌شناسی بنیادی درباره مبانی و ماهیت یادگیری زبان در مغز و ذهن انسان آغاز می‌کنند و می‌پرسند: ما انسان‌ها چه نوع موجودی هستیم؟ ما جهان را در مغز یا ذهن خود چگونه می‌شناسیم؟ ما جهان را در مغز یا ذهن خود چگونه مقوله بندی می‌کنیم؟ و در پاسخ به این سه پرسش بنیادی چنین پاسخ می‌دهند: ما جهان را از راه تجربه می‌شناسیم. وسیله اولیه شناخت برای ما انسان‌ها، دستگاه حسی-حرکتی ماست. جهان پیرامونی ما از پیش مقوله بندی نشده است، بلکه انسان، جهان پیرامونی را مقوله بندی و طبقه بندی می‌کند. وسیله بعدی ما برای طبقه بندی جهان، زبان است. شیوه طبقه بندی جهان برای بیان مفاهیم انتزاعی به کمک زبان و به شیوه استعاره است. پاسخ‌های لیکاف و جانسون به پرسش‌های نخستین خود بر اساس سه اصل معرفت‌شناختی است که با توجه به یافته‌های خود در برابر اصول پیشینی

مکاتب فلسفی غرب درباره ماهیت ذهن و زبان انسان مطرح کرده‌اند این سه اصل معرفت شناختی لیکاف و جانسون عبارت‌اند از:

الف) ذهن پدیده‌ای است که جسمانی شده «embodied mind» یعنی یادگیری و زبان از راه تجربه در ذهن شکل می‌گیرد.

ب) تفکر یا خرد انسان فرایندی عمدتاً ناآگاهانه است.

ج) مفاهیم انتزاعی به کمک زبان عموماً به شیوه استعاری بیان می‌شوند.

لیکاف و جانسون در شرایطی این سه اصل را درباره ذهن و استعاری بودن شیوه تفکر انسان مطرح می‌کردند که به گفته آنان، برای درک ماهیت استعاری خرد انسان و عمق آن از لحاظ تاریخی ما با چهار تناقض و مانع ماهوی در مورد معنا روبه‌رو هستیم. به نظر این دو محقق این چهار تناقض در فلسفه سنتی غرب به دوران ارسطو برمی‌گردد. این چهار تناقض در فلسفه غرب درباره ماهیت معنی را چنین توصیف می‌کنند.

الف) استعاره به واژه‌ها «زبان» مربوط می‌شود نه به مفاهیم «اندیشه».

ب) استعاره به شباهت‌ها مربوط می‌شود.

ج) همه مفاهیم لفظی و حقیقی هستند و هیچ کدام استعاری و مجازی نیستند.

د) اندیشه و عقلانیت ما با هیچ وجه به مغز و بدن ما شکل نمی‌گیرد و نسبتی ندارد.

لیکاف و جانسون، مطرح می‌کنند که بر اساس تحقیقات ما، این چهار اصل همه ابطال‌پذیر و با ماهیت معنی متناقض هستند و به همین سبب چهار اصل جدید خود را در خصوص ماهیت معنا چنین تبیین می‌کنند:

الف) اساس و پایه استعاره‌ها مفاهیم هستند و نه واژه‌ها، به بیان دیگر استعاره‌ها واحدهای مفهومی هستند و نه واژگانی.

ب) با توجه به شواهد موجود، استعاره‌ها عموماً بر اساس تشابه نیستند، بلکه بر اساس زمینه-های تجربه‌های محیطی مابین دو حوزه مفهومی متفاوت شکل می‌گیرد.

ج) حتی عمیق‌ترین مفاهیم ما از قبیل زمان، علیت، اخلاق و غیره از طریق استعاره‌های چندگانه استدلال و فهمیده می‌شوند.

د) شیوه و نظام استعاره‌های مفهومی، قراردادی و یا صرفاً دارای زمینه تاریخی نیست. بلکه تا حد زیادی بر اساس وجه مشترک ماهیت جسمانی ما و رابطه آن با دنیای پیرامونی و تجربه-های روزانه شکل می‌گیرد. (ر.ک: نیلی‌پور، ۱۳۹۳: ۲۰، ۲۱، ۲۲)

استعاره‌های مفهومی «نور» از دفتر سوم مثنوی معنوی مولانا

پیش از پرداختن به نگاشت‌های یافته در دفتر سوم باید به حجم وسیع یافته‌ها اشاره کرد. به منظور استفاده بهتر از یافته‌های پژوهش، فراوانی و شماره هر نگاشت در دفتر سوم مثنوی در جدول شماره (۳) آمده است. نگارنده ابتدا تمام ابیات دفتر سوم را مطالعه کرده و با استخراج واژه نور به بررسی استعاره مفهومی نور در ادبیات دفتر سوم پرداخت و با مطالعه ژرف‌نگرانه در دفتر سوم ۹۰ بیت را برگزید که در میان آن‌ها واژه نور ۱۰۱ مورد به کار رفته است و از میان آن‌ها ۲۷ نگاشت مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت. نمونه نگاشت‌ها عبارتند از:

۱. نور، حزم دور اندیشی

حَزم کُن از خورد کین زهدین گِیاست حَزم کردن زور و نور انبیاست
(مولوی، ۱۳۹۱: ۲۱۴/۳)

پرهیز و اجتناب از حرام، نیرو و روشنی پیامبران است (زمانی، ۱۳۹۷: ۷۴، ۷۳). به زعم نگارنده؛ در این کلان استعاره، نور توانسته نقش راهنما و راهبری را ایفا نماید که در وجود پیروان و رهروان خود، قوه تعقل و دوراندیشی نهادینه نموده و چون چراغی نیروبخش فراروی ایشان قرارگیرد لذا اساس و بنیان سعادت و قرارگرفتن در مسیر نورانی که هدف و مقصد انبیا و اولیای الهی است.

این است که شرط برخورداری از این موهبت آسمانی اجتناب و پرهیز از هوای نفسانی و خواهش‌های جسمانی می‌باشد نتیجه این که استعاره مفهومی و هدف اصلی کلام را تعقیب می‌نماید این است که نور، عنایتی از امدادهای غیبی بوده در ذات و سرشت عاقبت اندیشان صراط مستقیم قرار می‌گیرد.

یحیی بن معاذ گوید: گرسنگی نور بود و سیر خوردن نار، و شهوت همچون هیزم، ازو آتش تو لَد کند، آن آتش فرو نشیند تا خداوندی وی را بسوزد. (ر.ک: قشیری، ۱۳۸۸: ۲۱۳)

مبدأ: نور مفهومی عینی و تجربی

مقصد: حزم و دور اندیشی مفهومی غیرحسی و انتزاعی
ساختار مفهومی: نور عامل مهم سعادت و حزم و دوراندیشی
۲. نور جنگجوی عالم ملکوت و معراج آسمان‌هاست.

تن بخته، نور تو بر آسمان بهر پیکار تو، زه کرده کمان
(مولوی، ۱۳۹۱: ۱۲۱۲/۳)

فلسفی و آن چه پوزش می‌کند قوس نورت، تیر دوزش می‌کند
(همان: ۱۲۱۳)

از نگاه نگارنده، در این استعاره، چنین استنباط می‌گردد که نور به مثابه جنگجویی شجاع و دلاور تلقی گردیده که با کمان وجود خویش به مبارزه با کافران برخاسته، چنانچه نیروهای غیبی به امر و امداد الهی در معیت او قرار می‌گیرند به طوری که با شجاعت و تن‌آوری قادر بوده تمامی آن‌ها را قلع و قمع و کان لم یکن نماید.

نتیجه مفهومی این که نور جزو لشکریان عالم ملکوتی است که در معراج آسمان‌ها سیر می‌نماید و شیاطین را با تیر و شهاب ثاقب خود رمی جمرات می‌نماید و این موضوع بیانگر این نکته و فهم کلیدی است که نور عظمت اولیاء و انبیاء سیر معراجی داشته و هادیان طریقت را به سر منزل مقصود و قله سعادت نایل می‌نمایند.

مبدأ: نور، امری عینی و حسی

مقصد: نور جنگجوی عالم ملکوت

ساختار مفهومی: برخورداری راه یافتگان طریقت از نور الهی در مواجهه با شیاطین ارضی و سماوی

۳. نور، رونق بخش وجود

حرف حکمت خور، که شد نور ستیر ای تو نور بی حُجُب را ناپذیر
(همان: ۱۲۸۶)

در این استعاره، نور به مثابه حقیقتی انکارناپذیری قلمداد شده که قادر است وجود راه یافتگان به سرچشمه حکمت و معرفت را سیراب نموده، چهره زیبایی ذات مطلق هستی را بی-حجاب و با چشم دل مشاهده نمایند.

به شرط این که در صراط مستقیم سلوک ثابت قدم بوده با مرشدان راه یافته به درگاه ملکوتی، طی طریق نمایند.

مفهوم و نتیجه کلام این که، بایستی سالک به خضر مرشد و راه یافته مراحل کمال و مدارج عالیه را با درایت و تلاش و پشتکار، پیمایش نماید. به قول حافظ شیرازی:

طی این مرحله بی مهرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر تنهایی

(فروغی، ۱۳۶۲: ۳۰۷)

جنید را پرسیدند از مُرید و مراد. گفت: مرید اندر سیاست علم بود و مراد اندر رعایت حق بُود، زیرا که مرید دونده بُود و مراد پرنده، دونده اندر پرنده کی رسد؟ (ر.ک: قشیریه، ۱۳۸۸: ۳۱۵، ۳۱۶)

۱۷

مبدأ: نور امری حسی و عینی

مقصد: رونق بخشی وجود

ساختارمفهومی: نور ذات حضرت حق عامل حقیقتی برخوردارِ سالک از معارف و حکمت-های ملکوتی

۴. نور، روشنی بخش وجود

چون برآمد نور، ظلمت نیست شد ظلم را ظلمت بُود اصل و غضد
(مولوی، ۱۳۹۱: ۴۶۳۶/۳)
به نگاه و دیدگاه نگارنده، نور به مثابهٔ موجودی توانا و نیرومند در نظر می‌آید که توانسته با ظهور و نمود خود، سپاه جهل و ظلمت را در هم بشکند و آن‌ها را تار و مار نماید، در حالی که همین امر مبین این موهبت بوده تا اثر وجودیش موجب روشنی دل و دیدگان کسانی گردد که در صراط مستقیم و توحید الهی قرار گرفته و از آبشخور نعمات الهی، مادی و معنوی خود را سیراب نمایند و روزگار حُکام ظالم سیه‌روز به سر آید.

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حُکام، ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جوی بو که برآید
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴۵)

در کتاب کشف‌المحجوب فصل، کشف‌الحجاب الثانی فی التوحید آمده است:
و اندر حکایات معروف است که چون ابراهیم خواص-رضی الله عنه- به کوفه به زیارت حسین بن منصور شد، وی را گفت: «یا ابراهیم؛ روزگار خود اندر چه گذاشتی؟». گفت: «خود را بر توکل درست کرده‌ام». گفتا: «ضیعت عُمرک فی عُمرانِ باطنک، فَأَینَ الفناء فی التَّوْحید؟ ضایع کردی عمر اندر آبادانی باطن، فنای اندر توحید کجاست؟» (هجویری، ۱۳۸۹: ۴۱۷)

مبدأ: نور، امری حسی و عینی

مقصد: وحدانیت حق، روشنی بخش دل و دیدگان

ساختارمفهومی: توحید الهی مسبب رستگاری انسان‌ها و نور ذات او عامل نیستی جهل و ظلمت حُکام.

۵. نور، مقلب القلوب است.

وَرَظَرُ بَرِ نَوْرِ دَارِی، وَا رَهِّی اَز دَوِی وَا عَدَدِ جَسَمِ مَتَهِّی
(مولوی، ۱۳۹۱: ۱۲۵۷/۳)
و اگر به نور آن‌ها نگاه کنی، یعنی به حقیقت آنان در نگری، از ورطهٔ دوگانگی و کثرت خواهی رست. (ر.ک: زمانی، ۱۳۹۷: ۳۰۹)

در کشف الحجاب الأوَّل فی المعرفة الله، تعالی چنین آمده است:
و به شناخت خداوند تقلید نشاید کرد و وی را به صفات کمال باید شناخت و آن جز به حُسن رعایت و صِحَّت عنایت حق- تعالی- راست نیاید و دلایل و عقول بجمله مُلکِ وی اند و اندر تحت تصرف وی. خواهد فعلی را از افعال خود دلیل یکی کند و وی را به خود راه نماید و خواهد همان فعل را حجاب وی گرداند تا هم بدان فعل از وی بازماند؛ چنان که عیسی- علیه السَّلام- دلیل گشت قومی را به معرفت و قومی را حجاب آمد از معرفت؛ تا گروهی گفتند: این بندهٔ خدای است، عزَّوَجَلَّ، و گروهی گفتند: پسر خدای است، عزَّوَجَلَّ. و بت و ماه و آفتاب هم چنان، گروهی را به حقِّ دلیل شد و گروهی هم بدان باز ماندند. و اگر دلیل، علتِ معرفت بودی، بایستی تا هر که مُسْتَدَلِّ عارف بودی و این مکابرهٔ عیان باشد. پس خداوند- تعالی- یکی را برگزید و وی را راهبر خود گرداند تا به سبب او بدو رسند و او را بدانند. پس دلیل، وی را سبب آمد نه علت، و سببی از سببی اولی تر نباشد اندر حقِّ مُسَبَّبِ مر مُسَبَّبِ را. (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۹: ۳۹۹)

در این استعاره از نظر و نگاه شارح چنین فهم و ادراک متقین استنباط حاصل گردیده که نور به مثابهٔ یک حقیقت محض و تحول‌گرای ذاتی است که موجب دگرگونی قلوب و یگانه منجی سعادت و ارائه‌کنندهٔ طریقت در مسیر مستقیم شناخت تعالی تلقی گردیده تا سالک و روندهٔ راه را از مسیر انحرافی و ثنویت و شرک به طریقی واحد که انباشتهٔ انوار آسمانی است قرار بگیرد و این نکته بیانگر واقعیتی محض است که شناخت و معرفت پیدا نمودن به ذات اقدس الهی، فقط از طریق تحقیق و نه تقلید حاصل می‌آید و هم‌چون خورشیدی تابناک، موجب هدایت راهروان و سالکان جهت نیل به کمال مطلوب خواهد شد.

مبدأ: نور امری عینی و حسی

مقصد: حقیقتی واحد و مقلوب القلوب

ساختار مفهومی: نور الهی، عامل مهمی در شناخت حضرت حق و دوری از تکثر و دوگانگی.

۶. نور، عقل کُلّ است.

گر در این مکتب ندانی تو هجا همچو احمد پُری از نور ججی
(مولوی، ۱۳۹۱: ۱۱۳۱/۳)

۱۹

چون بنده ما به مجاهدت به ما تَقَرَّب کند، ما وی را به دوستی خود رسانیم و هستی وی را اندر وی فانی گردانیم و نسبت وی از افعال وی بزداییم، تا به ما شنود آنچه شَنُود و به ما گوید آنچه گوید و به ما بیند آنچه بیند و به ما گیرد آنچه گیرد؛ یعنی اندر ذکر ما مغلوب ذکر ما شود، کسب وی از ذکر وی فنا شود، ذکر ما سلطان ذکر وی گردد، نسبت آدمیت از ذکر وی منقطع شود. پس ذکر وی ذکر ما باشد؛ تا اندر حال غلبه بدان صفت گردد که ابویزد-رَحْمَه الله عَلَیه-گفت: «سُبْحانی! ما اعْظَم شَأْنی! و آن که گفت، نشانه گفتار، وی و گوینده، حَقّ؛ کَمَا قَالَ رَسُولَ الله، صَلَّى الله علیه: «الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ» (هجویری، ۱۳۸۹: ۳۷۵)

از دیدگاه نگارنده، مفهوم اساسی این استعاره، روایتگر این نکته عارفانه و شهود باطنی است که چنان که، سالک خود را عاری از وجود مجازی نماید و پروبال وجود ارزشمند خود را به مکتبات ظاهری نبندد به طور قطع از این مقام عالی برخوردار خواهد شد تا روح ملکوتی خود را مُزَیّن به نور معرفت نماید و آینه تمام نمای حضرت الوهیت و عقل کُلّ خواهد شد و از درجات اعلیٰ علّیین و کیمیای عشق بهره‌مند گردد لذا این چنین می‌توان استنباط نمود که نور سالک حقیقی طریقت همان جلال و جبروتی انوار منیره آسمانی است که در وجودش هبوط و ظهور و نمود پیدا کرده است همچون پیامبر(ص) و بایزید بسطامی(ره) که ذکرشان از خاطر گذشت.

مبدأ: نور امری حسی و عینی و ملموس

مقصد: عقل کُلّ بودن حضرت حق

ساختار مفهومی: تبدیل وجود مجازی سالک به نور حقیقی با گذشتن از خواسته‌های مادی و نفسانیات زود گذر.

۷. نور، یار است.

این یکی بدری است می‌آید ز دور می‌زَند بر نور روز از روش نور
(مولوی، ۱۳۹۱: ۳۱۷۹/۳)

در این کلان استعاره، نور به یار و همدمی همراه مانند شده که ضمن این که به صاحب خود شکوه نورانیت را عطا نموده بلکه راهبری است راهدان که با سهولت می‌تواند سالکان طریق

حق را به مقاصد و مدارج عالیۀ انسانیت نایل نماید به طوری که توانسته استعداد عروج ملکوتی را در خویش نهادینه سازد و این یاور همراه کسی خواهد بود که توانسته از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی و دنیایی زودگذر و ناپایدار و با همّتی عالی اعراض نماید اساس و بنیان مفهومی کلام اینکه نور به مثابۀ خورشیدی است که نورانیت او استمرار داشته و غروب برای او معنا و محلی از اعراب نخواهد شد و این فضیلت مختص انسان‌های وارسته از کمند شهوات ناپایدار روزگار است.

مبدأ: نور امری ملموس و حسی و عینی

مقصد: همراه همیشگی نورانیت الهی

ساختار مفهومی: برخورداری وارستگان از کمند هوا و هوس از نور جمال حقیقی ذات اقدس متعال

۸. نور، شکافنده است.

باز می‌دیدم که می‌شد هفت یک می‌شکافد نورِ او جیبِ فلک
(همان: ۱۹۹۱/۳)

بُراقِ صدرِ عالم چون روان شد چو برقی تا به هفتم آسمان شد
(عطّارنیشابوری، ۱۳۹۷: ۲۷۰)

معنا و مفهوم استعاره‌ای که در ذهن خطوط می‌نماید نور به سان یک مبارزی قلمداد گردیده که قادر بوده گریبان فلک را چاک چاک نماید لذا نور انسانی شکافنده می‌باشد و بیانگر این نکته است که حتی آسمان گردان و افلاک توانایی مقابله با او را ندارند و قادر نیستند که از خود دفاع نمایند.

مبدأ: نور امری ملموس و عینی

مقصد: جنگجو و شکافنده بودن

ساختار مفهومی: قدرت لاهوتی نور و توانایی مقابله با افلاک

۹. نور حیات بخش است.

جسمشان را هم ز نورِ سرشته‌اند تا ز روح و از ملک بگذاشته‌اند
(مولوی، ۱۳۹۱: ۸/۳)

از نگاه نگارنده در این کلان استعاره، این نکته مهم به طور ضمنی، اما اساسی و بنیادی نهفته نهاده شده که قادر بوده به واسطۀ روح که نقشی میانجی‌گری داشته در جسم نفوذ و آن را به

مرتبه والای ملکوتی استمرار بخشد، لذا با این اوصاف، نور از چنان توانایی برخوردار است که می‌تواند نقش ماندگاری و حیات‌بخشی را به وجود آورد چنان‌که مقام و مرتبه آن از ارزش و منزلت فرشتگان نیز برتر و اعلا تر گردد. به قول سعدی شیرازی:

رسد آدمی به جایی، که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
(سعدی، ۱۳۶۴: ۵۶۲)

مبدأ: نور، مفهومی عینی و تجربی.

مقصد: حیات بخشی و احیاء‌گری مفهومی غیرحسی و انتزاعی.

ساختار مفهومی: نور عامل مهم و حقیقتی انکارناپذیر در تجدید حیات و استمرار وجود آدمی.

۱۰. نور، میهمان است.

تا پذیرا گردی ای جان نور را تا ببینی بی حُجب، مستور را
(مولوی، ۱۳۹۱: ۱۲۸۷/۳)

از نگاه نگارنده در این استعاره کلان، نور به مانند میهمانی قلمداد و معرفی گردیده که جان‌های پاک و وارسته اهلیت و شایستگی لازم را جهت میزبانی از او کسب کرده‌اند لذا انوار الهی و شهود باطنی چون اشراقات معنوی و فرشتگان ملکوتی‌اند که به امر حضرت حق، اجازه تابش را پیدا نموده بروز و ظهور می‌نمایند لذا این گونه مفهوم می‌گردد که دل و جان و جسم و روح و کلیه اعضاء و جوارح آدمی، چنان‌چه در ید قدرت الهی قرار بگیرند و خویش را مُبرّا از هرگونه آلودگی و آلاینده‌گی نمایند، توانسته چنان فضیلتی ارزشمند و ماندگاری را کسب نمایند چرا که فقط دل‌های برخوردار از انوار و تشعشعات ملکوتی است که توانسته شهود عرشی مستفیض نمایند و نه دل‌ها و قلوب در گناه آلوده، بلکه وارستگان رسته از زنجیرهای شیطانی و هوا و هوس‌های زودگذر و ناپایدار دنیوی.

مبدأ: نور امری حسی و عینی و ملموس.

مقصد: پذیرا بودن جان‌های وارسته.

ساختار مفهومی: صلاحیت جان‌های وارسته به عنوان میزبان نسبت به میهمانی نورها و اشراقات آسمانی.

((یافته‌های استعاره مفهومی نور از دفتر سوم مثنوی مولوی)) (جدول شماره ۳)			
ردیف	نگاشت‌ها	شماره ابیات مفهومی هر نگاشت	تعداد ابیات
۱	نور، حیات بخش است.	(۳۳۵۳)، (۴۶۶۰)، (۸)	۳
۲	نور، حزم و دوراندیشی است	(۲۱۴)	۱
۳	نور، جنگجوی عالم ملکوت و معراج آسمان‌هاست.	(۱۹۸۶)، (۱۵۴۹)، (۱۲۱۳)، (۱۲۱۲)، (۴۹۳) (۳۷۷۰)، (۲۰۰۲)، (۲۰۰۱)	۸
۴	نور، رونق بخش وجود است.	(۱۱۸۶)، (۳۲۵۳)، (۱۲۸۶)، (۱۱۵۱)، (۵۱۷) (۴۹۰۳)	۶
۵	نور، روشنی بخش وجود و دل و دیدگاه است.	(۴۲۳)، (۱۳۹۰)، (۱۱۸۶)، (۱۱۳۶)، (۸۲۲) (۴۶۳۶)، (۲۵۳۲)	۷
۶	نور، مقلب القلوب است .	(۱۲۵۷)، (۳۴۸۵)، (۳۱۹۸)، (۱۷۲۵)، (۱۰۲۷)	۵
۷	نور، عقل کل است	(۱۴۳۵)، (۱۴۳۴)، (۱۱۳۱)	۳
۸	نور، هدیه است.	(۱۴۷۴)، (۱۲۵۷)، (۳۴۳۱)، (۳۲۷۳)، (۱۸۶۳)	۵
۹	نور، یار است.	(۴۵۸۴)، (۴۳۶۸)، (۳۶۴۲)، (۳۱۷۹)، (۱۹۸۳) (۱۲۵۴)، (۱۲۵۲)	۷
۱۰	نور، شکافنده است.	(۲۰۰۸)، (۱۹۹۱)	۲
۱۱	نور، راه است.	(۲۱۲۵)	۱
۱۲	نور، واسطه الهی است.	(۵۵۹)، (۲۱۲۷)	۲
۱۳	نور، نظرگاه دل است.	(۴۴۰۶)، (۳۵۲۱)، (۲۲۶۹)	۳
۱۴	نور، پرتو و اشعه آسمانی است.	(۳۲۵۲)، (۲۸۲۹)، (۲۸۲۸)، (۲۷۰۴)، (۲۴۰۳) (۳۵۳۲)	۶
۱۵	نورغیب، چراغ یزدان است.	(۴۳۹۲)، (۴۳۷۲)، (۴۳۷۱)، (۳۴۰۶)	۴
۱۶	نور حق، امداد الهی است.	(۴۳۷۶)، (۴۳۷۴)، (۳۷۱۸)، (۳۴۳۱) (۱۲۵۵)	۵
۱۷	نور آتش است.	(۳۹۱۹)	۱
۱۸	نور، همنشین دل است.	(۴۳۱۶)، (۴۳۱۵)، (۳۹۹۱)، (۳۹۷۶)	۴
۱۹	نور، ناامیدکننده است.	(۳۰۹۰)، (۴۳۳۸)	۲
۲۰	نور، میهمان است.	(۱۲۸۷)	۱
۲۱	نور، دریای عمیق است	(۳۵۹۰)، (۲۴۰۸)	۲
۲۲	نور، صبح صادق است.	(۳۷۷۶)	۱
۲۳	نور، غذای روحانی است.	(۳۷۷۸)	۱
۲۴	نور، قاتل خواهش‌ها و آتش شهوات است.	(۳۴۸۴)، (۳۴۸۳)، (۳۴۸۲)، (۳۴۸۱)	۴

۲۵	نور، ذات اقدس الهی است	(۳۵۸۷)	۱
۲۶	نور، افول کننده است	(۳۵۸۹)، (۳۵۸۸)	۲
۲۷	نور، خورشید جمال الهی است.	(۴۷۹۸)، (۴۷۹۶)، (۴۲۸۸)	۳
۹۰	مجموع یافته‌های استعاره مفهومی نور در دفتر سوم		

نتیجه‌گیری

نور، اسم ذات الهی و یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌های شناخت مثنوی است که در وجودشناسی عرفانی بسیار موثر است. هم‌چنین جهان معرفتی مولانا جلال الدین در مثنوی معنوی، بیش از هر چیز در استعاره مفهومی نور، مجسم شده است. نظریه استعاره مفهومی بر آن است که ثابت کند حتی به کارگیری واژگان حقیقی متون نیز می‌تواند از ماهیت استعاری بر اساس زبان شناسی شناختی جورج لیکاف و مارک جانسون برخوردار باشد.

در این پژوهش، دفتر سوم مثنوی به عنوان حجم نمونه برگزیده شد و ابیاتی که در آن استعاره نور به کار رفته بود انتخاب شد تعداد این ابیات ۹۰ بیت با ۱۰۱ مورد فراوانی واژه نور بوده است که هریک با دقت کاویده و مورد تحلیل قرار گرفت تا انگاشت‌ها از میان آن‌ها استخراج شد.

براساس نظریه شناختی استعاره معاصر، کارکردهای استعاره نور و خوشه‌های تصویری مرتبط با آن یعنی، حیات بخشی، حزم و دوراندیشی، جنگجوی عالم ملکوت، رونق بخش وجود و... در مثنوی بیان و مطرح شد. از این رهگذر دریافتیم که شناخت در مثنوی دفتر سوم یک مقوله معرفتی است. مولانا با این انگاره مفهومی که جهان ملکوت نورمطلق است، نور محض را به مثابه حیات بخشی (۳)، حزم و دور اندیشی (۱)، جنگجوی عالم ملکوت (۸)، رونق بخش وجود (۶)، روشنی دل و دیدگان (۷)، مقلب القلوب (۵)، عقل کل (۳)، هدیه (۵)، یار (۷)، شکافنده (۲)، راه (۱)، واسطه الهی (۲)، نظرگاه دل (۳)، پرتو و اشعه آسمانی (۶)، چراغ یزدان (۴)، امداد الهی (۵)، آتش (۱)، همنشین دل (۴)، نا امید کننده (۲)، میهمان (۱)، دریای عمیق (۲)، صبح صادق (۱)، غذای روحانی (۱)، قاتل خواهش‌ها (۴)، ذات اقدس الهی (۱)، افول کننده (۲)، خورشید جمال الهی (۳) و نیز وسیله‌ای برای تبیین مقوله فنا و بقا بر می‌شمارد. این انگاره که فرضیات استعاری برای تحلیل و تبیین مقولات انتزاعی مورد نظر مولوی بستری شایسته است.

منابع

کتاب‌ها

- آملی، محمدتقی. (۱۳۹۷). *تحفه‌های معنوی*، مترجم قطب‌الدین محمدرستگار، قم: نشرنگاه آشنا.
- ابودیب، کمال. (۱۳۷۰). *طبقه‌بندی استعاره جرجانی با اشاره به طبقه‌بندی استعاره ارسطو*، ترجمه محمدعلی حق شناس، تهران: انتشارات نیلوفر.
- جورج لیکاف و مارک جانسون. (۱۳۹۷). *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، مترجم هاجر آقا ابراهیمی، تهران: نشر علم.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات اقبال.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۹). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: انتشارات طهوری.
- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۶۴). *کلیات شیخ سعدی*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات موسی علمی.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، تهران: انتشارات سخن.
- عباسی، حبیب‌الله. (۱۳۷۸). *سفرنامه باران*، تهران: انتشارات روزگار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۷). *منطق‌الطیر و الهی‌نامه*، به کوشش سید عبدالهادی قضایی (شهرود کردستانی)، قم: انتشارات آثار قلم.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۳). *تمهیدات*، تصحیح عقیف عسیران، تهران: انتشارات منوچهری.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۸). *رساله قشیری*، ترجمه حسن ابن احمد عثمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). *از گونه‌ای دیگر*، تهران: نشر مرکز.
- کوچش، زولتان. (۱۳۹۸). *استعاره مقدمه‌ای کاربردی*، ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، تهران: انتشارات آگاه.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۶۳). *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: فروزانفر.

مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۹۱). *متن کامل مثنوی معنوی*، تصحیح و اهتمام رینولد نیکلسون، تهران: آدینه سبز.

نیلی‌پور، رضا. (۱۳۹۳). *زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی*، تهران: انتشارات هرمس.
 هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). *کشف المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش.

مقالات

راکعی، فاطمه. (۱۳۸۸). نگاهی نو به استعاره (تحلیل استعاره در شعر قیصر امین پور).
 پژوهش‌های ادبی، ۷(۲۶)، ۷۷-۹۹.

References

Books

- Abbasi, H. A. (2000). *Baran travelogue*. Tehran: Roozegar. [In Persian]
 Abudib, K. (1991). *Jurjani's classification of metaphor with special reference to Aristotle's classification of metaphor*, Trans. Mohammad Ali Haqshanas, Tehran: Nilofar. [In Persian]
 Ain al-Qozah, A. M. (1995). *Arrangements*, Afif Asiran (Ed), Tehran: Manochehri. [In Persian]
 Amoli, M. (2019). *Spiritual gifts*, Trans. Ghotboddin mohammadrastegar, Ghom: Negahe Ashena. [In Persian]
 Attarneishapoori, F. (2019). *Logic of al-Tair and Elahi Nameh*, Seyed abdolhadi ghazaei (Shahrood Kordestani) (Ed), Ghom: Asareghalam. [In Persian]
 Ghushiri, A. H. (2010). *Gushiriyah treatise*, Trans. Hasan Bin Ahmad Osman, Tehran: Elmi va Farhangi. [In Persian]
 Hafez Shirazi, Sh. M. (1968). *Diwan Hafez*, edited by Mohammad Ghazvini, Tehran: Iqbal. [In Persian]
 Hajvery, A. A. O. (2011). *Kashf-ul-Mahjoob*, Introduction, correction and notes by Dr. Mahmoud Abedi. Tehran: Shorush. [In Persian]
 Kazzazi, M. J. (1989). *From another species*, Tehran: Markaz. [In Persian]
 Kovacs, Z. (2020). *Practical introductory metaphor*, Trans. Jahanshah mirzabeigi, Tehran: Agah. [In Persian]
 Lakoff, George; M. J. (2017). *Metaphors we live with*, Trans. Hajar Agha Ebrahimi, Tehran: Elm. [In Persian]
 Molavi, J. (2011). *The full text of Ma'navi Ma'navi*, edited by Reynold Nicholson, Tehran: Adineh Sabz. [In Persian]
 Molavi, J.. (1985). *The complete work of Shams Tabrizi*, Badiol Zaman Forozanfar (Ed), Tehran: Forozanfar. [In Persian]
 Nilipour, R. (2013). *Metaphorical language and conceptual metaphors*, Tehran: Hermes. [In Persian]
 Sa'di, M. (1985). *Sa'di's Complete Works*, edited by Mohammad Ali Foroughi, Tehran: Musa Elmi. [In Persian]
 Sajjadi, S. J. (2009). *Dictionary of Mystical Terms and Interpretations*, Tehran: Tahoori. [In Persian]

Shafiei-Kadkani, M. R. (2008). *Abu Saeed Abu al-Khair's moods and words*, Tehran: Sokhn. [In Persian]

Articles

Rakai, Fatima. (2009). A new look at metaphor (metaphor analysis in Qaiser Aminpour's poetry). *Literary Research*, 7(26), 77-99. [In Persian]

Mohammadzaman Lalezari ,Shabnam Hatampour , Farzaneh Sorkhi
Mohammad Zaman Lalehzari¹, Dr. Shabnam Hatampour², Dr. Farzane Sorkhi³

Abstract

In Masnavi-ye- Ma'navi , Rumi (Mawlana) has used the conceptual metaphor of light as a lingual tool for extending the meaning and cognitive concepts. That's the reason why in carrying out the current study, the third book of Masnavi has been studied thoroughly. The main question of the present study is given as follow. "How can the conceptual metaphor of light in Masnavi be congruent with contemporary approach of cognitive linguistics?" In this regard, interesting findings were concluded and several meanings of the word light were obtained connoting life giving, foresight, the warrior of world of kingdom, prosperity of existence, light of heart and vision and so on. Due to huge quantity of Masnavi , only the third book of that was under study for exemplification and modeling. After deep analysis of the third book of Masnavi , 90 couplets were selected. The word light was counted 101 times in the couplets.

According to studies done by Lakoff and Johnson, it was proved that metaphor usage is not merely seen in literary texts. They argue that metaphor is actually rooted in thinking and language is one prominent tool for reflecting it. That's why in cognitive linguistics, metaphor is generally referred to as an idiomatic term covering understanding a concept, a conceptual area or another conceptual domain. By this explanation, metaphor occurs in the form of an origin – destination pattern.

Keywords: light, conceptual metaphor, the third book of Masnavi, Lakoff and Johnson.

¹ . Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Shushtar Branch, Islamic Azad University, Shushtar, Iran. m.zaman.lalezari@gmail.com

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shushtar branch, Islamic Azad University, Shushtar, Iran. (Corresponding author) shabnam.hatampour@iau.ac.ir

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shushtar Branch, Islamic Azad University, Shushtar, Iran. Fa.sorkhi1358@iau.ac.ir

